

دوفصلنامه علمی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال پانزدهم / دوره جدید / شماره ۵۳ / بهار و تابستان ۱۳۹۹
صص ۷۹-۹۵ (مقاله پژوهشی)

دلالات سیاقیه

در اصول فقه مذاهب اسلامی



۷۶

دلالات سیاقیه در اصول فقه مذاهب اسلامی

• علی شیعہ علی

استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد شیروان، دانشگاه آزاد اسلامی، شیروان، ایران
shiaali@mshdiau.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۱۰

چکیده

فقهای امامیه (به ویژه فقهای متأخر) در انتهای باب مفاهیم، بحثی تحت عنوان دلالات سیاقیه یا دلالات ثلاثه مطرح می‌نمایند که تاکنون آن‌چنان‌که بایسته است، بدان توجه نشده است و حال آنکه این دلالات در موضوعات بسیاری راهگشا خواهد بود و به واقع بسیاری از مشکلات و معضلات حقوقی روز با این دلالات حل می‌گردد. این بحث در میان سایر مذاهب اسلامی نیز سابقه داشته است، اما هریک از مذاهب آن را در بابتی متفاوت مطرح می‌نمایند. در پژوهش پیش رو که به روش توصیفی - تحلیلی است، پس از ذکر تعاریف، ویژگیها و اقسام این دلالات، درباره حجیت هریک سخن به میان آمده و در پایان نیز شیوه عملکرد و کاربرد هریک در موارد و پرونده‌های حقوقی روز تبیین می‌گردد. برخی از معاهدات بین‌المللی بررسی و مواردی از کاربرد این دلالات در آنها نیز کشف شده است.

کلیدواژه‌ها: دلالت، سیاق، اقتضاء، تنبیه، اشاره، حجیت.



مقدمه

در تعبیرات فقها و اصولیان، در موارد بسیاری از دلالت اقتضاء، تنبیه یا اشاره، سخن به میان می‌آید و بسیار به چشم می‌خورد که بیان می‌کنند فلان مسئله از باب دلالت اقتضاء یا دلالت اشاره است. با این وجود در اغلب کتابهای اصولی، این دلالات تشریح و تبیین نشده‌اند و حد و مرزی برایشان تعیین نشده است. اما برخی از کتب اصولی هم کم و بیش به این دلالات سه‌گانه پرداخته و توضیحی برای آنها ارائه کرده‌اند. این کتب اغلب این بحث را در خاتمه باب مفاهیم طرح کرده‌اند. شاید دلیلش این باشد که در بحث مفاهیم هم از دلالت، آن هم از نوع دلالت التزامی سخن به میان می‌آید و علاوه بر این در مقدمات آن، منطوق و دلالت مطابقی هم تشریح و تبیین می‌گردد که از این جهت دلالات سه‌گانه اقتضاء، تنبیه و اشاره با این بحث اشتراک دارند. از این رو، برای ورود به بحث پیرامون این‌گونه دلالات، بیان و توضیح مفهوم و منطوق و نوع دلالت بر معنا در هریک از این دو ضروری به نظر می‌رسد.

تاریخچه بحث

موضوع دلالت در علوم مختلف اسلامی همچون ادبیات، منطق، اصول فقه و روش‌شناسی تفسیر مطرح است. عالمان بلاغت، منطق، اصول و تفسیر هریک در بخشی از مباحث خود، بدان پرداخته و مطالبی را ارائه کرده‌اند. در این میان دلالت سیاقی که از آن به دلالت التزامی بین به معنی اعم یاد می‌کنند، نیز مورد توجه بوده و در فهم مقصود گوینده بدان پرداخته شده است.

فقها و اصولیان متقدم گاه به صراحت و گاه به طور غیرمستقیم از این دلالات سخن گفته‌اند؛ عموماً ضمن بحث از مفهوم و منطوق، اشاراتی گذرا بدان داشته و بعضاً آن را گونه‌ای مفهوم یا حتی منطوق تصور نموده‌اند. از جمله علامه حلی که ظاهراً جزء اولین فقهای شیعه است که بدین بحث ورود داشته است و

شاید برای اولین بار در شیعه به صراحت از این دلالات بحث می‌کند و آنها را با همین عناوین امروزی؛ یعنی دلالات سیاقیه و دلالت اقتضاء، ایما و اشاره یاد می‌کند.^۱ البته فقهای پیش از علامه حلی هم بعضاً به صورت گذرا ذیل بحث از اقسام دلالت، به جملات و عباراتی اشاره می‌کنند که جز ظاهر کلام، معنایی باطنی هم دارند و در واقع بر بیش از یک معنای ظاهری دلالت دارند، از جمله شیخ طوسی در کتاب اصولی خود *العدة فی أصول الفقه*.^۲

با این حال بحث دلالت سیاقیه، بعد از شیخ انصاری، ظهور بیشتر و پررنگ‌تری در کتابهای اصول فقه شیعه پیدا کرد و به ویژه در قرن حاضر در آثار شهید صدر و بزرگانی همچون محمدرضا مظفر مورد بحث و مذاقه قرار گرفت. در میان اصولیان اهل سنت نیز این بحث دارای سابقه است و در آثار متقدمان آنها نیز مشاهده می‌شود، از جمله غزالی و بیضاوی که بحثی مفصل در این باب را مطرح نموده‌اند.^۳ اما ظاهراً این بحث در منابع حنفیه، سابقه و قدمت بیشتری دارد و در بحث الفاظ و اقسام وضع الفاظ بیش از هر جای دیگر دلالت سیاقیه (البته نه دقیقاً با این عنوان) را مطرح می‌کنند و مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند.^۴

تعاریف

۱) منطوق

منطوق عبارت از معنایی است که مستقیماً از کلام فهمیده می‌شود و موضوع آن در جمله ذکر شده باشد. اصولیان در تعریف منطوق، بیانات و تعبیراتی دارند، از جمله عبارت *قوانین الأصول* از این قرار است: «المنطوق مدلول یکون حکماً من احکام شیء مذکور أو حالاً من احواله».^۵ نوع دلالت در منطوق، مطابقی است؛ یعنی معنایی واسطه از خود ظاهر کلام

۱. *نهاية الوصول*، ج ۳، ص ۳۵۴.

۲. *العدة فی أصول الفقه*، ج ۱، صص ۴۰۹-۴۱۱.

۳. *المستصفی*، ج ۲، ص ۱۸۸؛ *الإبهاج فی شرح المنهاج*، ج ۱، ص ۵۷.

۴. *رک: أصول السرخسی*، ج ۱، صص ۲۴۸-۲۵۳.

۵. *قوانین الأصول*، ج ۱، ص ۱۶۸.

برداشت می‌شود.

۲) مفهوم

شیخ طوسی در تبیین مفهوم می‌نویسد: «ما يفهم المراد به بفحواه لا بصريحه و ذلك نحو قوله: «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا» فان فحواه يدل على المنع من أذاهما على كل وجه. و كذلك قوله: «وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» لأنه يقتضى فحواه نفي الظلم لهم بذلك و ما زاد عليه»^۶ همچنین در قوانین الأصول، در تعریف آن آمده است: «المفهوم يكون حكماً من احكام شىء غير مذكور أو حالاً من احواله»^۷ تعریف صاحب کفایه نیز از این قرار است: «المفهوم ... حكم إنشائي أو إخباري تستتبعه خصوصية المعنى الذى أريد من اللفظ بتلك الخصوصية ...»^۸

در واقع، صاحب کفایه بیان می‌کند که مفهوم حکمی غیر مذكور است، نه حکمی برای غیر مذكور. در تعریف قوانین الأصول هم چنین مضمونی مشاهده می‌شود. نوع دلالت در مفهوم التزامی است. این دلالت التزامی باید به صورت لزوم بین به معنای اخص باشد؛ یعنی از تصور معنای جمله، به صورت واضح و روشن بتوان به لازمه آن پی برد.^۹

منطوق و مفهوم صفت معنا و مدلول است نه صفت لفظ و نه صفت دلالت.^{۱۰} بنابراین درست نیست که بگوییم لفظ منطوق و لفظ مفهوم یا دلالت منطوق و دلالت مفهوم، بلکه باید بگوییم معنای منطوق و معنای مفهوم یا مدلول منطوق و مدلول مفهوم، ولی معمولاً موصوف را حذف می‌نمایند و می‌گویند مفهوم و منطوق. تعریف منطوق و مفهوم به بیانی که گذشت، در برابر هم قرار دادن آنها در اصطلاح اصول است و گرنه در عرف عام منطوق کمتر به کار رفته و مفهوم در معنایی وسیع که شامل منطوق هم می‌شود، به کار

می‌رود، چنان‌که می‌شنویم می‌گویند مفهوم این کلام یا آن ماده یا این شعر چنین است. مفهوم عرفی به معنای مدلول است، اعم از آنچه در کلام ذکر شده باشد (منطوق اصولی)، یا ذکر نشده باشد (مفهوم اصولی).^{۱۱} همین‌طور اگر تصور مفهومی به تنهایی تصور مفهوم دیگری را به دنبال نداشته باشد و در صورت تصور مفهوم دوم ملازمه میان آن دو روشن باشد و نیاز به برهان نداشته باشد، در این صورت ملازمه میان آن دو بین به معنای اعم است.^{۱۲}

فقه‌های اهل سنت نیز در مورد دلالت مفهوم دیدگاههایی دارند. از جمله سبکی دلالت مفهوم را نه التزامی و عقلی، بلکه با توجه به عرف اهل لغت یا کاربران آن عبارت و لفظ می‌داند.^{۱۳} البته برخی دیگر از اهل سنت نیز آن را از جنس دلالت التزامی می‌دانند.^{۱۴}

جایگاه بحث

سؤالی که پیش می‌آید، این است که دلالات سه‌گانه‌ای که ذکر شد و به بیان اصولیان متأخر «دلالات سیاقی» نام دارند، جزء کدام‌یک از این دو هستند؛ داخل در منطوقند یا مفهوم؟ در واقع، جایگاه این دلالات چیست؟ در این باره، سه نظریه میان اصولیان به چشم می‌خورد:

۱) داخل در منطوقند

معتقدان به این رأی، بیان می‌دارند که منطوق بر دو نوع است: صریح و غیر صریح. منطوق صریح آن است که مدلول مطابقی کلام یا مدلول تضمنی آن باشد. منطوق غیر صریح آن است که مدلول از لوازم کلام باشد و دلالات سیاقی را از همین نوع اخیر می‌دانند. در کتاب الوافیة فی أصول الفقه، در توضیح منطوق غیر صریح آمده که یعنی آنچه لفظ برای آن وضع نشده است: «هو ما لم يوضع له اللفظ بل يكون مما يلزم

۶. العدة فی أصول الفقه، ج ۱، ص ۴۱۰.

۷. همان.

۸. کفایة الأصول، ج ۱، ص ۳۰۰.

۹. فوائد الأصول، ج ۱، ص ۴۷۷.

۱۰. کفایة الأصول، ج ۱، ص ۳۰۱.

۱۱. مبانی استنباط حقوق اسلامی، ص ۷۲.

۱۲. نهاية الأفكار، ج ۲، ص ۴۶۸.

۱۳. الإبهاج فی شرح المنهاج، ج ۱، ص ۳۶۵.

۱۴. البحر المحیط، ج ۲، صص ۲۶۹-۲۷۵.





لما وضع له اللفظ»^{۱۵} همچنین شهابی می‌گوید: «برای منطوق دو قسم گفته شده است: صریح و غیر صریح، منطوق صریح آن است که مدلول مطابقی یا تضمنی کلام باشد و منطوق غیر صریح آن است که مدلول التزامی آن باشد؛ بدین معنی که عقل آن مدلول را برای کلام استنباط و ثابت کند»^{۱۶} خالد رمضان هم در این باره بیان می‌دارد: «منطوق صریح هو دلالة اللفظ علی الحكم بطریق مطابقة و تضمن لوضع اللفظ لذلک و منطوق غیر صریح هو دلالة اللفظ علی الحكم بطریق التزام لاستلزام اللفظ لذلک المعنی»^{۱۷} برخی از امامیه^{۱۸} و اکثر حنابله^{۱۹} بر این رأی هستند.

۲) داخل در مفهومند

این رأی را برخی از فقهای اهل سنت و به‌ویژه شافعیه، از جمله غزالی^{۲۰} و بیضاوی^{۲۱} اظهار داشته‌اند. ایشان بیان می‌دارند که مدلول این دلالات از الفاظ برداشت می‌شود، منتها از حیث فحوا و اشاره این الفاظ و نه از حیث صیغه و صرف ظاهر آنها. شیخ انصاری در *مطارح الأنظار*، از تفتنازی نقل کرده که دلالت‌های سیاقی را مفهوم می‌داند. ایشان می‌گوید: منطوق فقط صریح است و منطوق غیر صریح نداریم.^{۲۲} همان‌طور که پیش‌تر هم بیان شد، مفهوم معنا و مدلولی است که جمله به دلالت التزامی بین به معنای اخص بر آن دلالت می‌کند. مفهوم در لغت به معنای چیزی است که از لفظ فهمیده می‌شود.^{۲۳} برخی می‌گویند: مفهوم عبارت است از آنچه لفظ در محل نطق بر آن دلالت نمی‌کند.^{۲۴} همچنین دلالت مفهومی عبارت از

مدلول جمله ترکیبی بوده که این مفهوم لازمه بین به معنای اخص برای منطوق کلام می‌باشد.^{۲۵}

۳) نه داخل در منطوقند و نه مفهوم

معتقدان به این رأی، بیان می‌دارند که معنا و مدلول عبارت، منحصر به منطوق و مفهوم نیست، بلکه در برخی موارد، بعضی عبارات بر معنای دیگری غیر از منطوق و مفهوم دلالت می‌کنند که اصطلاحاً به آنها دلالت سیاقی می‌گویند. در دلالت سیاقی آنچه از کلام فهمیده می‌شود، لازمه آن کلام است. اما این لزوم به صورت بین و واضح نیست؛ یعنی صرف تصور معنای جمله در کشف ملازمه کافی نیست، بلکه با ضمیمه کردن دلیل خارجی می‌توان به لازمه آن عبارت پی برد. بنابراین تفاوت دلالت سیاقی با دلالت مفهومی آن است که در دلالت مفهومی، ملازمه بین معنای اصلی جمله (منطوق) و مفهوم آشکار و روشن است، ولی در دلالت سیاقی، ملازمه به نحو غیر بین است و به تأمل بیشتر نیاز دارد. در واقع از نظر معتقدان به این رأی، دلالت سیاقی نوع ویژه‌ای از دلالت در برابر منطوق و مفهوم است، اما با مفهوم تقارب بیشتری دارد که به خاطر التزامی بودن و دخالت عقل و التزام عقلی در برداشت معنا از لفظ می‌باشد. بیشتر اصولیان امامیه به ویژه متأخران^{۲۶} و نیز حنفیه، مالکیه و اکثر شافعیه بر این رأی هستند.^{۲۷}

این دلالات را از آن رو سیاقی نامیده‌اند که سیاق کلام بر معنایی مفرد یا مرکب یا لفظی که مقدر است و حذف شده است، دلالت می‌کند. رابطه بین دال و مدلول در دلالات سیاقیه برخلاف مفهوم به صورت بین نیست و غیر بین است و با ضمیمه کردن دلیل خارجی می‌توان به لازمه آن عبارت پی برد و در واقع در این دلالات آنچه از کلام فهمیده می‌شود، لازمه کلام است.^{۲۸}

۲۵. نه‌ایة الإیصال، ج ۲، ص ۱۸۱.
۲۶. از جمله: فوائد الأصول، ج ۱، ص ۴۷۷؛ أصول الفقه، مظفر، ج ۱، ص ۱۲۱.
۲۷. رک: المستصفی، ج ۲، ص ۱۸۹.
۲۸. محاضرات، ج ۵، ص ۵۷.

۱۵. الوافیة فی أصول الفقه، ص ۲۲۸.
۱۶. تقریرات اصول، ص ۸۰.
۱۷. معجم أصول الفقه، ص ۳۰۳.
۱۸. از جمله: قوانین الأصول، ج ۱، ص ۱۶۸؛ الفصول الغرویة، ص ۱۴۶.
۱۹. به نقل از: المهذب فی علم أصول الفقه المقارن، ج ۴، ص ۱۷۲۴.
۲۰. المستصفی، ج ۲، ص ۱۸۸.
۲۱. الإیهاج فی شرح المنهاج، ج ۱، ص ۵۷.
۲۲. مطارح الأنظار، ج ۲، ص ۱۵.
۲۳. اصول فقه شیعه، ج ۱، ص ۱۷.
۲۴. منهاج الأصول، ج ۵، ص ۳۱۴.

دلالت اقتضاء

اگر دلالت کلام بر چیزی عرفاً مقصود متکلم بوده و صحت کلامش متوقف بر وجود این دلالت باشد،^{۲۹} یا اگر در جمله‌ای خبری صدق کلام یا در جمله انشائی صحت آن مقتضی تقدیر گرفتن کلمه‌ای باشد،^{۳۰} آن را دلالت اقتضاء نامند. توقفی که در تعریف اول از آن سخن به میان آمد (توقف صدق یا صحت)، گاهی توقف عقلی و به حکم عقل است و گاهی توقف شرعی و به حکم شرع است و گاهی هم صرفاً توقف لغوی است (لغت به معنی اعم که شامل کلیه ادبیات عرب است) و نیز گاهی توقف عادی و عرفی است. بنا بر باور اصولیان امامیه^{۳۱} و برخی از اهل سنت^{۳۲} در دلالت اقتضاء دو عامل اصلی لازم است: ۱- اصل دلالت به حسب عرف، مقصود و مراد متکلم باشد. ۲- صدق و صحت کلام عقلاً یا شرعاً یا عادتاً متوقف بر آن دلالت باشد. اما باید خاطر نشان کرد که برخی از قدما همچون علامه حلی توقف صحت و صدق کلام بر این نوع خاص از دلالت را ضروری نمی‌دانند. علامه در این مورد می‌نویسد: «إما أن يتوقف صدق المتكلم أو صحة الملفوظ به عليه، أو لا».^{۳۳} به طور کلی می‌توان گفت تمامی دلالت‌های التزامی بر معانی مفرد و کلیه مواردی که از باب «مجاز در کلمه» یا «مجاز در اسناد» است، به دلالت اقتضاء برمی‌گردد. مثالهای فقهی:

۱- حدیث رفع: «رفع عن امتی تسعة أشياء: الخطأ و النسيان و ما أكرهوا عليه و ما لا يعلمون و ما لا يطيقون و ما اضطروا إليه...»^{۳۴} در این روایت مقصود پیامبر(ص) آن است که مؤاخذه و عقاب در این موارد برداشته شده است، نه اینکه خود این امور از میان مسلمانان برداشته شده باشد؛ زیرا تردیدی نیست که

همه این امور عملاً در میان مسلمانان وجود دارد. بنا بر این حدیث رفع به دلالت اقتضاء دلالت می‌کند بر رفع مؤاخذه و عقاب در موارد نه‌گانه. اگر این حدیث چنین دلالتی نداشته باشد، کلام پیامبر(ص) صحیح نمی‌شود؛ یعنی صحت کلام پیامبر(ص) متوقف بر این دلالت است.^{۳۵}

۲- آیه «وَأَسْأَلُ الْقُرْيَةَ»؛ می‌دانیم که از قریه نمی‌توان سؤال نمود و برای درستی کلام ناچار باید کلمه «اهل» را در تقدیر گرفت. این چیزی است که خود کلام اقتضاء دارد.

۳- روایت «لا صلاة لمن جاره المسجد إلا في المسجد» یا «لا صلاة لجار المسجد إلا في المسجد»؛ در این مورد هم صحت و صدق کلام هردو متوقف بر تقدیر گرفتن کلمه «کامله» است؛ یعنی عبارت چنین می‌شود: «لا صلاة كاملة لجار المسجد إلا في المسجد». مراد این است که نماز همسایه مسجد در منزل، نماز کامل نیست، نه اینکه اصلاً نماز نباشد و گرنه بلا اشکال کلام کاذب است.^{۳۶} در واقع صدق کلام بسته به تقدیر گرفتن لفظی است و دلالت اقتضاء جز این نیست.

۴- روایت نبوی «لا ضرر و لا ضرار في الإسلام»؛ ضرر و ضرار به معانی مختلفی تعبیر شده است. ممکن است مراد از ضرر و ضرار، هردو، یکی باشد؛ یعنی ضرر رساندن مسلمانی به مسلمان دیگر، و ممکن است مراد از ضرر، ضرر به نفس و مراد از ضرار، ضرر به دیگری باشد، و نیز ممکن است مراد از ضرر، ضرر یک طرفه و مراد از ضرار، ضرر طرفینی باشد که این به آن و آن به این ضرر بزنند.

در این حدیث، صدق کلام، متوقف است که کلمه حکم یا اثر شرعی تقدیر گرفته شود و مراد این باشد که حکم ضرری در اسلام نیست؛ زیرا اگر چیزی در تقدیر نباشد، ظاهر کلام این است که ضرر و ضرار نزد مسلمانان نیست؛ یعنی مسلمانان به هم ضرر نمی‌زنند،

۳۵. فرائد الأصول، ص ۳۳۸.

۳۶. أصول الفقه، مظفر، ج ۱، ص ۱۲۱.

۲۹. الفصول الغروية، ص ۱۴۶؛ أصول الفقه، مظفر، ج ۱، ص ۱۲۱.

۳۰. قوانین الأصول، ج ۱، ص ۱۶۸؛ تقریرات اصول، ص ۸۰.

۳۱. ر.ک: أصول الفقه، مظفر، ج ۱، ص ۱۲۱.

۳۲. أصول السرخسی، ج ۱، ص ۲۴۸؛ الضیاء اللامع، ج ۲، ص ۸۲.

۳۳. نهاية الوصول، ج ۳، ص ۳۵۴.

۳۴. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۶۹.





در حالی که بلا اشکال در واقع وجود دارد. اساساً سمره بن جندب که حدیث درباره او صادر شده است، ضار بود. پس مراد احکام ضرریه است. مثلاً وضوی ضرری یا غسل ضرری و ... در اسلام جعل نشده است. ضرر همانند عسر و حرج حد و مرز تکلیف است.^{۳۷}

۵- قول انسان به مالک عبدی: «اعتق عبدک عنی و علیّ ثمنه»؛ یعنی بنده‌ات را از جانب من آزاد کن و بهای آن بر عهده من است. در اینجا صحت کلام به حکم شارع متوقف است به اینکه تقدیری در کار باشد؛ یعنی ملکینی العبد بثمنه ثم اعتقه عنی؛ یعنی اول به من بفروش و سپس از جانب من آزاد کن. دلیل این توقف این است که دلیلی شرعی داریم مبنی بر اینکه: «لا عتق إلا فی ملک»؛ تا شخص مالک عبد نشود، عتق و آزادسازی بنده برای او صورت نمی‌گیرد. بنابراین در اینجا اول تملیک است و بعد عتق، تا عتق برای او صورت گیرد.^{۳۸} در نتیجه در این مورد، کلام شرعاً متوقف بر تقدیر گرفتن چیزی است.

۶- آیه «حُرِّمَتْ عَلَیْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ» یا «حُرِّمَتْ عَلَیْكُمْ الْأُمَّیَّةُ»؛ از ظاهر این آیات، چنین برداشت می‌شود که ذات «أُمَّهات» و «الأمیّته» تحریم شده است و حال آنکه تحریم به افعال و اعمال انسان تعلق می‌گیرد، نه به ذات اشیاء یا اشخاص. بنابراین برای صدق کلام باید چیزی در تقدیر باشد که در آیه اول کلمه «زواج» (حرمت علیکم زواج أُمَّهَاتُكُمْ) و در آیه دوم کلمه «أَکُل» (حرمت علیکم أَکُل المیّته) است. این توقف را عقل می‌یابد.^{۳۹}

۷- «أشتر بمالی طعاماً لنفسک»؛ یعنی با این مال من برای خودت غذایی بخر. فقها^{۴۰} می‌گویند در این مورد باید مقصود متکلم این باشد که یا این مال را به تو می‌بخشم یا قرض می‌دهم و آن مال به نحوی

به مخاطب منتقل شود و بتواند برای خودش با آن چیزی بخرد.

مثالهای حقوقی:

۱- ماده ۹۵۴ قانون مدنی: «کلیه عقود جایزه به موت احد طرفین منفسخ می‌شود و همچنین به سفاهت در مواردی که رشد معتبر است»؛ کلمه «جنون» باید بعد از موت در تقدیر باشد؛ چون عطف سفاهت به موت مناسب نیست. در واقع بین دو جمله معطوف و معطوف علیه در این ماده، هیچ‌گونه تناسبی وجود ندارد و جمع بین موت و سفاهت در یک حکم و در یک ماده کاملاً بی‌ربط و بی‌تناسب است و کلام اقتضاء می‌نماید که کلمه «جنون» بعد از کلمه «به موت» در تقدیر گرفته شود، تا تناسب بین اجزاء کلام در ماده رعایت و برقرار شود.^{۴۱}

بعضی از شارحان قانون مدنی احتمال داده‌اند که هنگام استنساخ قانون مدنی برای چاپ و انتشار از روی نسخه اصلی عبارت «و جنون» ساقط شده باشد^{۴۲} و به هر حال اگر این احتمال هم ثابت نشود، به دلالت اقتضاء باید کلمه «جنون» در تقدیر گرفته شود تا تناسب بین اجزاء ماده محفوظ بماند.

۲- ماده ۸۲۱ قانون مدنی: «حق شفعه فوری است»؛ در این ماده کلمه «اعمال» پیش از حق در تقدیر است.

۳- اگر علیه کسی ادعای طلبی از سوی شخصی دیگر بشود و وی در پاسخ این ادعا بگوید: «من طلب تو را داده‌ام»؛ این بیان به دلالت مطابقی رد مدعا می‌کند، اما به دلالت التزامی و دلالت اقتضاء به طور ضمنی اقرار به وجود بدهی است.^{۴۳}

عموم مقتضی

بحثی در خاتمه باب دلالت اقتضاء از سوی اصولیان اهل سنت و به‌ویژه حنفیه مطرح می‌شود که از این

۳۷. شرح اصول فقه، ج ۱، صص ۲۴۴ و ۲۴۵.

۳۸. أصول الفقه، مظفر، ج ۱، ص ۱۲۱.

۳۹. الوجیز فی أصول الفقه، ص ۱۶۹.

۴۰. المکاسب، ج ۱، ص ۸۹.

۴۱. مبانی استنباط حقوق اسلامی، ص ۷۳.

۴۲. حقوق مدنی، ج ۱، ص ۲۴۰.

۴۳. مبانی استنباط حقوق اسلامی، ص ۷۶.

قرار است: هرگاه مقتضا عام باشد و افراد کثیری را شامل شود و قرینه‌ای بر اراده برخی از آنها موجود نباشد، آیا باید مدلول را تمامی آن افراد در نظر گرفت یا تنها یکی از آنها؟ در این باره دو نظر غالب در میان اصولیان وجود دارد:

۱- عمومی برای آن نیست و مدلول شامل تمامی افراد آن نیست؛ زیرا ثبوت مقتضا از باب ضرورت برای تصحیح معنای لفظ است و به همین خاطر از آنجا که در ضرورت با برآوردن مقدار ضرورت که حداقلی است، نیاز رفع می‌گردد و حاجت از بین می‌رود، دیگر نیازی به ثبوت تمام افراد آن نیست. این رأی حنفیه و برخی از شافعیه مانند آمدی و نیز حنابله می‌باشد.^{۴۴}

۲- برای مقتضا عموم است و شامل تمامی افرادش می‌شود؛ زیرا مقتضا مانند منصوص برای ثبوت حکم است و چون در اینجا اثبات عموم می‌کند، پس عمومیت جاری است. این رأی برخی از شافعیه، از جمله خود امام شافعی می‌باشد.^{۴۵}

مثال و ثمره بحث:

در حدیث رفع آمده است: «رفع عن امتی الخطأ و النسیان و ما استکرهوا علیه». در این روایت مقتضا «حکم» است که در تقدیر گرفته شده است و حکم هم که عام است و شامل حکم دنیوی و حکم اخروی می‌شود. حال کسی که قائل به رأی اول است و عمومی برای مقتضا لحاظ نمی‌کند، تنها حکم اخروی را در اینجا مقدر می‌داند و اما قائل به رأی دوم که برای مقتضا عموم لحاظ می‌کند، هر دو حکم دنیوی و حکم اخروی را در اینجا مقدر می‌داند. قائل رأی دوم مثلاً کلام در نماز از روی خطا و نسیان را علاوه بر رفع حکم و مؤاخذه اخروی موجب رفع حکم قضای آن در دنیا می‌داند یا مثلاً حکم طلاق به اکراه را هم چه از نظر اخروی و چه دنیوی مرفوع می‌پندارد.^{۴۶}

دلالت تنبیه یا ایما

دلالتی که مقصود و مراد متکلم است، اما صحت یا صدق کلام بر آن متوقف نیست و از سیاق کلام یقین پیدا می‌کنیم که متکلم آن دلالت را اراده کرده است یا بسیار بعید می‌دانیم که آن را اراده نکرده باشد.^{۴۷} یا «دلالتی که از اقتران دو جمله یا پاسخ پرسش علیت استفاده شود، بدون آنکه آن مطلب سؤال شده باشد».^{۴۸} یا «اگر حکمی بر وصف و علتی مترتب باشد، به گونه‌ای که علت آن حکم همان وصف مذکور تشخیص داده شود».^{۴۹} علامه حلی نیز در تعریف آن می‌نویسد: «أن یکون مفهوماً فی محل تناوله اللفظ نطقاً».^{۵۰}

وجه اشتراک و وجه افتراق این قسم از دلالات سه‌گانه با قسم قبلی که همان دلالت اقتضاء بود، این است که در نقطه اول که همان مقصود و مراد متکلم بودن آن است، باهم اشتراک و تشابه دارند، اما در مورد دوم که همان توقف عقلی، عرفی، لغوی و یا شرعی صحت یا صدق کلام بر دلالت (و واژه یا عبارت مقدر) می‌باشد، باهم تفاوت دارند. توضیح دیگری که در مورد دلالت تنبیه باید بیان کرد، این است که کلام دارای قیدی است که به نظر می‌رسد آن قید علت حکم است و گرنه نباید ذکر شود.

موارد استعمال تنبیه

اصولیان هریک چند مورد استعمال کلی برای تنبیه ذکر کرده‌اند که در ادامه به بیان این موارد می‌پردازیم:

۱- مواردی که بین دو امر یا عقلاً در علت و معلول یا معلولین لعلة ثالثة و یا عرفاً ملازمه است. متکلم یکی از آنها را ذکر می‌کند و بدین وسیله مخاطب را متنبه و متوجه دیگری می‌کند.

مثال: کسی بگوید: «ساعت ۱۰ شد» و این ساعت

۴۷. أصول الفقه، مظفر، ج ۱، ص ۱۲۴.

۴۸. تقریرات اصول، ص ۲۷.

۴۹. الإحکام، ج ۳، صص ۳۹-۴۲.

۵۰. نهاية الوصول، ج ۳، ص ۳۵۴.

۴۴. رک: أصول السرخسی، ج ۱، ص ۲۵۰.

۴۵. به نقل از: همان.

۴۶. المهذب فی علم أصول الفقه المقارن، ج ۴، صص ۱۷۳۱-۱۷۳۳؛

أصول السرخسی، ج ۱، ص ۲۵۱.





۱۰، زمانی است که با کسی جز آن کس که مخاطب این جمله‌اش است، وعده دیدار دارد و با بیان این جمله قصد دارد مخاطبش را از این وعده دیدار آگاه و متنبه سازد. یا مثلاً کسی بگوید: «إني عطشان» و با این جمله‌اش قصد داشته باشد که به مخاطبش بفهماند برایش آب بیاورد و تشنگی‌اش را فرو بنشانند. بنابراین در این قسم گوینده کلام به طور غیرمستقیم قصد دارد شنونده را از امری که ظاهر در کلامش نیست آگاه کند و به او اختیار کند و یا حتی چیزی بخواهد.

۲- متکلم اخبار می‌کند و منظورش بیان لازم فایده است. هر خبری باید مفید فایده باشد، حال گاهی اخبار به منظور آگاه کردن مخاطب نسبت به واقعه‌ای است که هدف اصلی از خبرها هم همین است.

مثال: نزد کسی باشی که مثلاً نمی‌داند زید شهید شده است و برای آنکه او را نسبت به این واقعه آگاه و متنبه کنی، به او بگویی: «زید شهید شد». در اینجا در واقع مقصود و مراد اصلی متکلم، خود ذات شهید شدن زید نیست، بلکه می‌خواهد با این جمله مخاطب خود را از جهل نسبت به این مطلب بیرون بیاورد. یا مثلاً هرگاه شخصی به مخاطب خود بگوید: «إنک صائم» تا به وی بفهماند که من هم می‌دانم که شما روزه‌دار هستید. پس با این جمله نمی‌خواهد به مخاطب خبر بدهد که روزه‌دار است، بلکه فایده خبر این است که به او خبر دهد من هم از این امر آگاه هستم.

۳- کنایات: اگر با بیان لفظ، معنای حقیقی آن اراده شده باشد و سپس به وسیله آن از چیز دیگری کنایه آورده شود.

مثال: شخصی به کسی بگوید: «زیدٌ طویل النجاد» که با بیان این کلام، مفهوم کنایی آن را اراده کرده باشد. در مورد مثال اخیر این مفهوم کنایی از این قرار است: زید شجاع و بلند قامت است؛ چون از بلند بودن بند شمشیر لازم می‌آید که صاحب شمشیر نیز بلند قامت باشد، اما باز صحیح است که معنای حقیقی آن -

که همان بلند بودن بند شمشیر زید است - نیز اراده گردد. در واقع کنایه عبارت است از ذکر ملزوم و اراده لازم. حال، گاهی در کنایه فقط همان لازم اراده می‌شود و ملزوم اصلاً مراد نیست و مقصود بالافاده نیست. گاهی در کنایه ملزوم را که می‌گوید، معنای حقیقی آن را هم اراده می‌کند و در عین حال لفظ را کنایه قرار می‌دهد، از معنای دیگری که لازم باشد. ۵۱- ۴- کلام مقترن باشد به چیزی که بفهماند آن چیز، علت یا شرط یا مانع یا جزء این حکم است و یا بفهماند که آن شیء یا شرط یا مانع یا جزء نیست.

مثال: کلام مقترن باشد به سؤال سائل از مورد خاصی. اگر جواب مثبت باشد، معلوم می‌شود آن امر علیت یا شرطیت یا جزئیت دارد، یا مانع است. مثلاً اگر کسی از فقیه درباره شک در تعداد نمازهای دو رکعتی سؤال کند و فقیه به او بگوید: «أعد الصلاة»، در این صورت از این کلام فهمیده می‌شود که چنین شکی، علت بطلان نماز و حکم کردن به وجوب اعاده نماز بوده است. یا مثلاً شخصی به امام بگوید: «بعث السمک فی النهر» و امام هم به او بگوید: «بطل البیع». از این دو کلام مقترن به هم، فهمیده می‌شود که قدرت تسلیم مبیع شرط صحت معامله است و این شخص قدرت بر تسلیم ماهیان دریا و پرندگان فضا را ندارد، بنابراین معامله‌اش باطل است. این مورد بسیار در روایات و روابط روزمره انسانها رخ داده و می‌دهد.

۵- کلام همراه چیزی باشد که برخی متعلقات فعل را معین کند. یا به عبارت دیگر متکلم در کلامش دو فعل یا بیشتر ذکر می‌کند و یکی را با متعلقاتش می‌آورد و دیگری را بدون هیچ متعلق و به وسیله آن که متعلقش ذکر شده، بر برخی از متعلقات فعل دیگر دلالت می‌کند.

مثال: شخصی می‌گوید: «وصلت الی النهر و شربت». اینجا دو چیز فهمیده می‌شود: الف) مشروب و نوشیدنی او آب بوده است. ب) از آب نهر بوده است و لاغیر.

اما اینکه چقدر خورده یا با چه وسیله‌ای خورده، از این کلام فهمیده نمی‌شود. یا مثلاً کسی بگوید: «قمت و خطبت». جمله اول (قمت) را با متعلق آورده است که یعنی ایستادم و بعد گفته «و خطبه خواندم» که یعنی سخنرانی کردم. در اینجا می‌فهمیم که در حالت ایستاده خطبه خوانده است. اما اینکه چقدر خطبه خوانده؟ از کلام برداشت نمی‌شود.

مظفر این موارد استعمال دلالت تنبیه را به تفصیل ذیل سه دسته کلی بیان کرده^{۵۲} و سه مورد اول مذکور در این مقاله را ذیل یک مورد آورده است. بنابراین برای تبیین بهتر و کامل‌تر آنها و همین‌طور از آن جهت که با وجود تشابه این سه مورد باهم، تفاوت‌هایی میان آنها وجود دارد، این سه مورد را به طور مجزا ذکر کرده‌ایم. همچنین آمدی از فقهای شافعی در کتاب مشهور خود الإحکام به تفصیل به ذکر موارد استعمال دلالت تنبیه یا ایماء پرداخته^{۵۳} و شمار آنها را شش مورد ذکر کرده است. البته قسم ششم داخل در موارد ذکر شده این مقاله است.

این مقاله است.

مثالهای فقهی:

۱- آیه «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا»؛ در این آیه حکم مذکور همان قطع ید است، اما به دلالت تنبیه درمی‌یابیم که علت قطع ید، سرقت است. این مورد از مصادیق مورد اول استعمال دلالت تنبیه؛ یعنی ملازمه میان دو امر مذکور در کلام است، به گونه‌ای که یکی دلیل دیگری باشد. در آیه فوق، «السارق» و «السارقة» آمده که در واقع دلیل قطع ید است که در ادامه آیه آمده است.^{۵۴}

۲- آیه «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ»؛ به دلالت تنبیه درمی‌یابیم علت در بهشت بودن ابرار، بر ایشان است.
 ۳- آیه «وَأِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ»؛ به دلالت تنبیه درمی‌یابیم علت و دلیل در جهنم بودن فجار، فجور

ایشان است.^{۵۵}

۴- آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّداً فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ»؛ دلالت تنبیه از این آیه چنین به ما می‌فهماند که قتل صید در احرام علت و موجب جزا است.^{۵۶}

۵- روایت «لا يقضى و هو غضبان»؛ علت حکم نکردن قاضی را غضب و خشم او ذکر کرده است.

۶- «مَنْ أَحْيَى أَرْضاً مَيْتاً فَهِيَ لَهُ»؛ از این عبارت چنین فهمیده می‌شود که علت تملک، احیاء و عمران زمین است. با از بین رفتن آن، معلولش (ملکیت) نیز از بین می‌رود.^{۵۷}

مثالهای حقوقی:

۱- ماده ۶۹۱ قانون مدنی: «ضمان دینی که سبب آن ایجاد نشده باطل است»؛ با دقت در متن این ماده هم حکم بطلان ضمان فهمیده می‌شود و هم با دلالت تنبیه علت آن دریافت می‌شود که عبارت است از: فقدان سبب.

۲- ماده ۸۸۲ قانون مدنی: «بعد از لعان، زن و شوهر از یکدیگر ارث نمی‌برند»؛ تنبیه چنین دلالت می‌کند که علت محرومیت زن و شوهر از ارث (ارث از یکدیگر) همین لعان ذکر شده در متن ماده می‌باشد.

۳- ماده ۶۷۰ قانون مجازات اسلامی: «کسانی که به ورشکستگی به تقلب محکوم می‌شوند، به مجازات حبس از یک تا پنج سال محکوم خواهند شد»؛ هرگاه سؤال شود که ورشکسته به تقلب مجرم می‌باشد یا خیر؟ در پاسخ بیان می‌شود: مجازات مرتکب مطابق ماده ۶۷۰ قانون مجازات اسلامی از سه سال تا پنج سال است. این جواب به ظاهر پاسخ سؤال کننده نیست، ولی سائل از ذکر مجازات درمی‌یابد که ورشکسته به تقلب مجرم می‌باشد که این با استناد به دلالت تنبیه است.

۵۵. همان.

۵۶. الموطأ، ج ۱، ص ۳۰۸.

۵۷. مسالك الأفهام، ج ۴، ص ۱۸۷.

۵۲. أصول الفقه، مظفر، ج ۱، صص ۱۲۴ و ۱۲۵.

۵۳. الإحکام، ج ۳، صص ۳۹-۴۲.

۵۴. المستصفی، ج ۲، ص ۴۱۲.





نظر اهل سنت درباره تنبیه

در اصول فقه اهل سنت بحث دلالت تنبیه، ذیل باب قیاس مطرح می‌شود؛ زیرا در آن بیشتر از دلیل و علت حکم بحث می‌کنند و در بحث قیاس هم که دلیل در کنار مقیاس (اصل)، مقیاس علیه (فرع) و حکم، یکی از ارکان اصلی قیاس به حساب می‌آید. از این رو، چندان اشاره‌ای به خود تنبیه و موارد استعمال آن و نیز مصادیق آن نمی‌شود. این مسئله به‌ویژه در میان اصولیان حنفی رواج بیشتری دارد که شاید ناشی از توجه ویژه ایشان به قیاس و استفاده زیاد از آن باشد. البته مطلب فوق شامل تمامی کتب اصولی اهل سنت نمی‌شود و برخی نیز (به‌ویژه شافعیه) بحث دلالت تنبیه را با تعبیر گوناگون در کنار دلالت اقتضاء و اشاره مطرح می‌کنند.^{۵۸}

دلالت اشاره

دلالتی است که از اقتران دو جمله، عقل معنایی را که در ظاهر مورد توجه گوینده نیست، بالملازمه کشف می‌کند.^{۵۹} یا دلالت کلام بر آنچه لازمه آن است، اما گوینده آن را اراده نکرده است. برخی از اهل سنت (به‌ویژه مالکیه) نیز آن را «اقتضای تلویحی» می‌نامند و چنین تعریف می‌کنند: «معنایی از لفظ که با معنای اصلی لفظ ملازمه عقلی دارد و اما صدق و صحت معنای اصلی بر آن متوقف نیست و عادتاً قصدی بر آن متوجه نیست».^{۶۰} ایشان در واقع اشاره را نوعی دلالت اقتضاء بدون قصد می‌دانند.

برخی دیگر از اهل سنت نیز آن را چنین تعریف می‌کنند: «آنچه از اشاره لفظ اخذ می‌شود، حتی اگر ضرورتی بر آن نباشد و مقصود اصلی نباشد و اما از توابع آن لفظ باشد». این تعریف را بیشتر حنابله ذکر کرده‌اند.^{۶۱} تعریف غزالی نیز از این قرار است: «آنچه

۵۸. رک: المستصفی، ج ۲، ص ۴۱۲.

۵۹. أصول الفقه، مظفر، ج ۱، ص ۱۲۴.

۶۰. ایصال السالک، ص ۱۵.

۶۱. التحقیق و البیان، ج ۱، ص ۱۱۰.

از لفظ بدون آنکه قصد شده باشد، برداشت می‌شود و متکلم با اشاره و حرکت در اثناء کلام برساند و به مخاطب منتقل کند».^{۶۲}

شرایط دلالت اشاره

وجه مشترک اکثر تعاریفی که برای دلالت اشاره ارائه شده است، همین شرایط آن است، به‌ویژه شرط اول که به قصد و اراده متکلم برمی‌گردد: ۱- دلالت عرفاً، مقصود استعملی متکلم نباشد، بلکه مدلول آن لازمه مدلول کلام باشد، آن هم به دلالت التزامی. ۲- صدق یا صحت کلام عقلاً، شرعاً و عادتاً متوقف بر آن نباشد. از این دو شرط چنین برداشت می‌شود که اشاره با دو دلالت سیاقیه دیگر؛ یعنی دلالت اقتضاء و دلالت تنبیه متفاوت است. اما تفاوتش با دلالت تنبیه این است که برخلاف آن دلالت بر حسب عرف مقصود و مراد متکلم نیست و در واقع در مورد اول با آن تفاوت دارد. البته در مورد دوم که عبارت از عدم توقف عقلی، شرعی یا عادتاً کلام بدان است، با دلالت تنبیه تشابه دارد. اما با دلالت اقتضاء در هردو مورد فوق تفاوت دارد. دلالت اقتضاء همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، هم مقصود و مراد متکلم است و هم کلام بر آن متوقف است. از اینجا می‌توان بر تعریفی که مالکیه برای دلالت اشاره ارائه کرده‌اند، ایراد گرفت؛ زیرا ایشان در تعریف خود به هردو شرط اشاره صریح می‌کنند، اما باز بر این امر اصرار دارند که اشاره در واقع نوعی اقتضاء است (اقتضاء تلویحی) و حال آنکه اشاره (دست کم بنابر تعریف خودشان از آن) هیچ‌کدام از دو شرط اصلی اقتضاء را ندارد. نه مقصود و مراد متکلم است و نه کلام عرفاً، عادتاً، عقلاً، لغتاً یا شرعاً متوقف بر آن است.

نکته مهم دیگری که درباره دلالت اشاره باید گفت، این است که این دلالت به حکم عقل و با دقت عقلی از کلام فهمیده می‌شود. به عبارت دیگر مدلول دلالت

۶۲. المستصفی، ج ۲، ص ۴۱۱.

اشاره، لازمه مدلول کلام است به لزوم غیربیین که محتاج استدلال و دلیلی خارج از خود کلام است، یا لزوم بیین به معنای اعم که محتاج تصورات سه‌گانه است، درست مثل مقدمه واجب. حال خواه این معنا از یک کلام استنباط شود و خواه از دو کلام، آنجا که از دو کلام فهمیده شود.

مثالهای فقهی:

۱- آیات «وَحَمْلُهُ وَفَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» و «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»؛ با کنار هم گذاردن این دو آیه و کم کردن ۲۴ ماه از ۳۰ ماه، ۶ ماه می‌ماند که اقل مدت حمل است. باید توجه داشت که مقصود اصلی آیه اول بیان تعب و رنج مادر در زمان حمل و فصال از شیر است و مقصود و مراد از آیه دوم هم حداکثر مدت رضاع است. بنابراین مشاهده می‌شود که آنچه به دلالت اشاره برداشت کرده‌ایم (اقل مدت حمل)، مقصود و مراد متکلم در هیچ‌کدام از دو بیان بالا نمی‌باشد، اما باز با کنار هم قرار دادن این دو عبارت و استدلالی عقلی چنین مطلبی برداشت کرده‌ایم و دلالت اشاره هم چیزی جز این نیست.

نکته قابل توجه در مورد این مثال آن است که آن را تمام مذاهب اسلامی و تقریباً تمامی فقها و اصولیان ذیل بحث اشاره مطرح می‌کنند. دلیل این شهرت و عمومیت این است که این استدلال ابتدائاً توسط امیرالمؤمنین علی(ع) مطرح گردید و ایشان چنین نتیجه‌ای از آن گرفت.^{۶۳} در نتیجه فقها و اصولیان مذاهب پیش و بیش از هر مثال دیگری این مثال را به تبعیت از علی(ع) ذکر می‌کنند.

۲- آیات «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»؛ با کنار هم قرار دادن دو آیه فوق، به دلالت اشاره چنین برداشت می‌کنیم که شب قدر در ماه رمضان است. در واقع لازمه جمع دو آیه این است که شب قدر در ماه رمضان باشد. این

۶۳. الموطأ، ج ۲، ص ۸۲۵.

ملازمه هم غیربیین است.

۳- آیات «وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ» و «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ این دو آیه هریک با دلالت اشاره حاکی از وجوب ایجاد دسته‌ای مشاور و اهل ذکر در امت اسلامی هستند.^{۶۴}

۴- استدلال علمای اهل سنت بر تعیین اقل مدت طهر و همچنین اکثر مدت حیض که عبارت از ۱۵ روز می‌باشد؛ ایشان با استناد به روایتی از پیامبر(ص) و به دلالت اشاره، چنین حکمی داده‌اند: پیامبر(ص) فرمود: «ما رأيت من ناقصات عقل و دین». پرسیدند: «و ما نقصان دیننا؟» و حضرت فرمود: «أليس إذا حاضت لم تصل و لم تصم».^{۶۵}

از ظاهر کلام نمی‌توان به مدت حیض پی برد و اصلاً گوینده در مقام بیان اکثر مدت حیض نبوده است و این مطلب، مقصود و مراد وی نبوده است، بلکه در حال بیان دلیل نقصان دین زنان بوده است. اما از سیاق کلام او به دلالت اشاره چنین برداشت می‌شود از آنجا که زنان نیمی از عمر خود را قادر به نماز و روزه نیستند (با کنار هم قرار دادن این روایت و ادله مثبت عدم وجوب نماز و روزه برای حائضه) و اینکه حیض هر ماه تکرار می‌شود، نتیجه این می‌شود که هر ماه حداکثر ۱۵ روز (نیمی از هر ماه) در حیض هستند و باز نتیجه می‌شود مدت طهر ایشان حداقل ۱۵ روز است. این مطلب را بسیاری از فقهای اهل سنت بیین داشته‌اند.^{۶۶}

۵- علامه حلی در کتاب *نهاية الوصول*، روایتی از پیامبر(ص) را بدین ترتیب ذکر می‌نماید: «قوله(ص): «النساء ناقصات عقل و دین»، فقیل: یا رسول الله(ص) و ما نقصان دینهن؟ قال: «تمكث إحداهن في قعر بيتها شطر دهرها لاتصلي و لاتصوم»».^{۶۷} سپس

۶۴. الوجيز في أصول الفقه، ص ۱۶۷.

۶۵. صحيح البخاری، ج ۱، ص ۴۰۵؛ صحيح مسلم، ج ۲، ص ۶۶.

۶۶. المستصفي، ج ۲، صص ۴۱۱ و ۴۱۲؛ الضياء اللامع، ج ۲، ص ۸۶؛

أصول فقه الإمام مالك، ج ۱، ص ۵۸۸.

۶۷. الكافي، ج ۵، ص ۳۲۲.





اضافه می‌کند که سیاق این روایت در مقام بیان علت نقص دین زنان است و نه بیان اکثر حیض و یا مثلاً اقل مدت طهر و پاک‌ی زنان.^{۶۸}

مثالهای حقوقی:

۱- مواد ۴۷، ۴۸ و ۱۱۷ قانون ثبت؛ ماده ۱۱۷ مقرر می‌دارد: «هرکس به موجب سند رسمی یا عادی نسبت به عین یا منفعت مالی (اعم از منقول و غیرمنقول) حقی به شخص یا اشخاصی داده و بعد نسبت به همان عین یا منفعت به موجب سند رسمی معامله یا تعهدی معارض با حق مزبور نماید، به حبس جنایی درجه یک از سه تا ده سال محکوم می‌شود». از طرفی به موجب مواد ۴۷ و ۴۸ همان قانون، در نقاطی که ثبت اسناد اجباری شده باشد، سند عادی در نقل و انتقال اموال و منافع آن، قابل پذیرش در ادارات و محاکم نمی‌باشد. پس در نتیجه، هرگاه یکی از دو معامله مورد بحث به موجب سند عادی واقع شده باشد، معامله معارض نیست و مشمول ماده ۱۱۷ نمی‌باشد، بلکه بر فرض احراز سوءنیت با ماده کیفری دیگر ممکن است منطبق باشد.^{۶۹}

در این مورد رأی لازم‌الاتباع هیئت عمومی دیوان کشور به شماره ۳۴-۱۰-۱۳۵۱/۸/۱ جالب توجه است: نظر به اینکه شرط تحقق بزه مشمول ماده ۱۱۷ قانون ثبت اسناد و املاک، قابلیت تعارض دو معامله یا تعهد نسبت به یک مال می‌باشد و در نقاطی که ثبت رسمی اسناد مربوط به عقود و معاملات اموال غیرمنقول به موجب بند اول ماده ۴۷ قانون مزبور اجباری باشد، سند عادی راجع به معامله آن اموال طبق ماده ۴۸ همان قانون در هیچ‌یک از ادارات و محاکم پذیرفته نشده و قابلیت تعارض با سند رسمی را نخواهد داشت. بنابراین چنانچه کسی در این قبیل نقاط با وجود اجباری بودن ثبت رسمی اسناد قبلاً معامله‌ای نسبت به مال غیرمنقول به وسیله

سند عادی انجام دهد و بعد به موجب سند رسمی معامله‌ای معارض با معامله اول در مورد همان مال واقع سازد، عمل او مصداق ماده ۱۱۷ قانون ثبت اسناد نخواهد بود، بلکه ممکن است بر فرض احراز سوءنیت با ماده کیفری دیگری منطبق باشد. این رأی طبق قانون وحدت رویه مصوب سال ۱۳۲۸ش برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

۲- مواد ۸۲۱ و ۸۰۸ قانون مدنی؛ ماده ۸۰۸ مقرر می‌دارد: «... شریک دیگر حق دارد قیمتی را که مشتری داده است به او بدهد و حصه مبیعه را تملک کند...» ماده ۸۲۱ نیز مقرر می‌دارد: «... حق شفعه فوری است». از این دو ماده به اشاره درمی‌یابیم که اعسار و اهمال در تأدیه ثمن از طرف شفیع حق شفعه‌اش را ساقط می‌کند.

۳- ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی: «هرکس مردم را به قصد برهم زدن امنیت به جنگ و کشتار با یکدیگر اغوا کند که موجب قتل ولو در بعضی از نواحی گردد یا باعث نهب و غارت شود، محارب است»؛ از آنجا که مجازات محارب اعدام می‌باشد، بنابراین نتیجه گرفته می‌شود که مجازات آشوبگر اعدام است.^{۷۰}

حجیت دلالات ثلاثه

در مورد دلالت اقتضاء و تنبیه باید گفت: اگر به درجه ظهور عرفی برسند؛ یعنی در حدی باشند که عرف این دلالت را از کلام بفهمد و بتواند بر گردن متکلم بگذارد که مقصود تو تفهیم این معنا بوده (که نوعاً هم چنین است)، در این صورت این دو دلالت از باب حجیت ظواهر حجت خواهند بود (و می‌دانیم که در دلالت ظواهر بحثی در میان نیست). اگر این درجه از ظهور عرفی نباشد (البته باید گفت که به ندرت پیش می‌آید) حجیت ندارند.

در مورد دلالت اشاره نیز بیان می‌شود که این قسم

۶۸. نه‌ایة الوصول، ج ۳، ص ۳۵۶.

۶۹. مبانی استنباط حقوق اسلامی، ص ۷۵.

۷۰. اصول فقه (مبانی استنباط)، ج ۱، ص ۵۹.



این اقرار من و اخذ لوازم، ملازمه‌ای نیست، به سخن او توجهی نمی‌شود،^{۷۲} و خواه غیر از حکم باشد، مانند استدلالهای عقلی در قیاس استثنایی اتصالی که از راه استثنای عین مقدم، عین تالی را نتیجه می‌گیرد و هر کجا حکم عقل حجت بود، این دلالت هم حجت است.

مراتب دلالات سیاقیه

مراتب دلالات سیاقیه در میان اصولیان اهل سنت مطرح می‌شود. این بحث در جایی به کار می‌آید (و در واقع ثمره‌اش این است) که در کلامی (جمله یا جمله‌هایی) تمام یا دست کم دو مورد از دلالات ثلاثه سیاقیه وجود داشته و هریک مدلول خاص خود را داشته باشد و میان این مدلولات تعارضی یافت گردد که برای حل این تعارض باید بدانیم کدام یک بر دیگری مقدم است، تا از حیرت خارج شویم. در این بحث که بیشتر توسط حنفیه مطرح می‌گردد، البته شافعیه و برخی از فقهای مالکیه هم در آن صاحب رأی هستند، اختلاف شده است که در ادامه پس از بیان دو رأی غالب، دلیل هریک از این اقوال را نیز ذکر می‌کنیم:

۱- از نظر حنفیه به طور کلی دلالات لفظ (اعم از دلالت سیاقیه و غیر آن) دارای چنین ترتیبی می‌باشد: دلالت عبارت ← دلالت اشاره ← دلالت نص ← دلالت اقتضاء

در نتیجه در موارد تعارض میان هریک از این دلالات با دیگری، با مراجعه و مبنا قرار دادن این نمودار، به حل تعارض دست می‌زنیم و یکی را بر دیگری مقدم می‌کنیم.^{۷۳}

۲- شافعیه نیز چنین رأی دارند:^{۷۴} دلالت عبارت ← دلالت نص ← دلالت اشاره ← دلالت اقتضاء

با مقایسه دو قول بالا درمی‌یابیم که اختلاف میان این دو در تقدم یا تأخر دلالت اشاره و دلالت نص

از دلالات سیاقیه از باب حجیت ظواهر بلا اشکال حجیت ندارد و اساساً اینکه نام این قسم را «دلالت» بگذاریم، مسامحه است. بهتر آن است که نامش را اشاره و اشعار بگذاریم و نه دلالت اشاره؛ زیرا این مطلب به اثبات رسیده است که دلالت تابع قصد و اراده است، از این رو، دلالت تصویری از اقسام دلالت دانسته نمی‌شود، بلکه از باب تداعی معانی است و اصلاً تقسیم دلالت به تصویری و تصدیقی، تقسیم شیء به نفس و غیره است و صحیح نمی‌باشد. همین‌طور روشن است (و پیش‌تر هم بیان شد) که در دلالت اشاره هم قصدی وجود ندارد (مطلبی که با اشاره رسانده می‌شود، مقصود و مراد صاحب کلام و گوینده نمی‌باشد)، و بیان کردیم که در دلالت اشاره، مدلول به این دلالت، مقصود به قصد استعمالی نیست؛ چون این عقل است که با محاسبه، کشف لازم می‌کند (برخلاف دو دلالت سیاقیه دیگر). بنابراین از باب ظواهر الفاظ، بلا اشکال حجیت ندارد.^{۷۱}

از باب ملازمات عقلی ممکن است کسی قائل به حجیت آن باشد که اگر عقل ما ملزوم و ملازمه را ادراک نماید، حکم به لازم می‌کند و از راه ملازمه لازم را کشف می‌کند، خواه آن لازم حکم باشد، مانند اینکه عقل حکم می‌کند به وجوب مقدمه، از این باب که شارع حکم به وجوب ذی‌المقدمه نموده باشد که ملزوم است و عقل ملازمه بین وجوب ذی‌المقدمه و مقدمه را ادراک می‌کند، بنابراین به این حکم می‌کند که مقدمه این واجب هم واجب است، یا مانند اینکه شخصی در محکمه اقرار می‌کند که این خانه ملک طلق زید است و این عبای روی دوش من ملک بکر است و خالد هم ثمنی از من طلبکار است و مواردی از این دست. در اینجا قاضی این مقر را به لوازم اقرارش اخذ می‌کند و اگر مقررله نبخشاید، قاضی مقر را مجبور به پرداخت این امور می‌کند. حال، هرچه مقر فریاد کند که شوخی کردم و قصدی نداشتم، یا بگوید بین

۷۲. شرح اصول فقه، ج ۱، ص ۲۵۳.

۷۳. أصول الفقه، ابوزهره، ص ۱۳۴.

۷۴. رک: الوجیز فی أصول الفقه، ص ۱۶۹.

۷۱. أصول الفقه، مظفر، ج ۱، ص ۱۳۵.



می‌باشد و اینکه در موارد تعارض میان این دو باید کدام را بر دیگری مقدم کرد. از این رو، در ادامه به بیان دلیل قائلان هریک از این دو رأی نسبت به همین مورد اخیر می‌پردازیم:

۱- حنفیه: دلالت اشاره مأخوذ از نظم و از لوازم منطوق است، اما دلالت نص یا همان مفهوم موافقت از منطوق فهمیده نمی‌شود و از مفهوم کلام برداشت می‌گردد و بدیهی است که آنچه از لوازم منطوق است، بر دلالت ناشی از مفهوم مقدم است.^{۷۵}

۲- شافعیه: دلالت نص از خود نص درک می‌شود و از این نظر نزدیک‌تر به دلالت عبارت است، اما اشاره از لوازم بعیده نص است و منطقی نیست که آن را بر دلالت نص مقدم نماییم.

باید به این مطلب اشاره نمود هم حنفیه و هم شافعیه بر این نکته متفقند که دلالت اقتضاء ادنای دلالات است و اگر با هریک از دلالات تعارض کند، آن دلالت دیگر لزوماً باید بر آن مقدم گردد. دلیل این نظر آن است که ذات دلالت اقتضاء بر تصحیح لفظ است و اصلاً دلالت مستقلی به حساب نمی‌آید و دلالتی جز دلالت لفظی که آن را تصحیح کرده است، ندارد.^{۷۶}

مثالها و مصادیقی برای تعارض میان دلالات

۱) تعارض دلالت عبارت با اشاره

الف) آیات «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ» و «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا» دلالت عبارت آیه اول را که وجوب قصاص قاتل است، بر اشاره آیه دوم که اکتفا به جزای اخروی برای قاتل عمد (و عدم قصاص و مجازات دنیوی وی) می‌باشد، مقدم می‌کنیم و این بدان جهت است که دلالت عبارت بر اشاره تقدم دارد.

ب) آیات «وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ» و «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ

۷۵. همان.

۷۶. أصول الفقه، ابوزهره، ص ۱۳۴.

عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»؛ دلالت عبارت آیه اول از این قرار است که نماز بر تمامی اموات (و از جمله شهدا) واجب است و دلالت اشاره آیه دوم نیز حیات شهدا است (که در این صورت وقتی در قید حیات باشند، دیگر نماز بر ایشان موضوعیتی ندارد). به خاطر مقدم بودن دلالت عبارت بر اشاره، نماز بر شهدا را بر دلالت اشاره آیه دوم مقدم می‌کنیم.

ج) دو روایت نبوی «أقل الحيض ثلاثة أيام و أكثره عشرة أيام» و «تقعد إحداهن شطر عمرها لا تصوم و لا تصلي»؛ دلالت عبارت روایت اول تعیین اقل و اکثر مدت حیض است که به ترتیب ۳ و ۱۰ روز در ماه می‌باشد و این دلالت با دلالت اشاره روایت دوم که اکثر مدت حیض را ۱۵ روز می‌داند، در تعارض است و بنابر آنچه پیش‌تر گفتیم، باید دلالت عبارت روایت اول (۱۰ روز بودن اکثر مدت حیض) را بر دلالت اشاره روایت دوم (۱۵ روز بودن اکثر مدت حیض) مقدم کنیم و بدان رجحان دهیم.

۲) تعارض دلالت اشاره با دلالت نص

دو آیه «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا» و «وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٌ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ»؛ دلالت اشاره آیه اول از این قرار است که بر قاتل متعمد، کفاره‌ای واجب نیست، اما دلالت نص (مفهوم موافق) آیه دوم این است که کفاره بر قاتل متعمد واجب است؛ زیرا بدیهی است قتل عمد از قتل خطایی بالاتر و اولی است و بنابر مفهوم موافق به طریق اولی در قتل عمد هم کفاره وجوب دارد. حال برای حل تعارض موجود میان دلالت اشاره آیه اول (واجب نبودن کفاره در قتل عمد) و دلالت نص آیه دوم (واجب بودن کفاره در قتل عمد) باید دلالت اشاره آیه اول را بر دلالت نص آیه دوم مقدم کنیم.^{۷۷} البته باید گفت این رأی کسی است که قائل باشد دلالت اشاره بر دلالت نص مقدم است؛ این نظر حنفیه است، اما شافعیه که نظری

۷۷. الوجیز فی أصول الفقه، ص ۱۷۰.

برعکس دارند و دلالت نص را بر دلالت اشاره مقدم می‌دانند، در این مثال دلالت نص آیه دوم را که همان واجب بودن کفار در قتل عمد است، بر دلالت اشاره اول که عدم وجوب کفار است، مقدم می‌دارند. این مورد برای سایر موارد تعارض میان دلالت اشاره و دلالت نص نیز جاری و ساری است.

۳) تعارض دلالت نص با دلالت اقتضاء

در این مورد باید گفت: نمی‌توان مثالی مناسب برای این‌گونه تعارض در امور شرعیه و دلایل احکام شرعیه پیدا کرد.^{۷۸}

دلالات سیاقیه در تفسیر قوانین و معاهدات

دلالات سیاقیه در تفسیر قوانین و معاهدات بین‌المللی مورد نظر هستند و اگر نظام حقوقی و مقام تفسیرکننده بر اصالت اراده باطنی قانون‌گذار معتقد باشد، از ظاهر متن عبور و معنای باطنی آن را برداشت می‌کند و به سیاق ماده قانونی یا معاهده توجه می‌کند و معنایی جز آنکه در ظاهر متن آمده را از ماده استخراج می‌کند و مبنای عمل قرار می‌دهد. معمولاً برای خارج کردن مقام تفسیرکننده قانون یا معاهده یا هرکسی که قصد رجوع به آن را دارد، خود مقام قانون‌گذار اجازه یا عدم اجازه بر گذر از متن و توجه به معنای باطنی و سیاق متن قانون یا معاهده را در قالب ماده یا موادی در خود معاهده جای می‌دهد.

به عنوان مثال در عهدنامه وین درباره قانون معاهدات آمده است:

Art. 31- 10: A treaty shall be interpreted in good faith in accordance with the ordinary meaning to be given to the terms of the treaty in their context and in the light of its object and purpose.

ماده ۳۱ بخش ۱۰: هر معاهده باید معنای متعارف خود را در پرتو مقصود و هدف مصنفش در سیاق

۷۸. همان.

متن و کلمات معاهده پیدا کند. یا در موافقت‌نامه تفحص، اکتشاف و بهره‌برداری و فروش نفت بین شرکت ملی نفت ایران و شرکت «سافایزیترو لیومز لیمیتد» مصوب ۱۳۳۷ش آمده است: «ماده ۱: جز در مواردی که سیاق عبارت مفهوم دیگری را اقتضاء کند، معنای بعضی از اصطلاحاتی که در این قرارداد به کار رفته، از لحاظ این قرارداد به شرح تعاریف زیر خواهد بود...».

مشاهده می‌شود که در هر دو این معاهدات از ملاک عمل بودن سیاق عبارات موجود در متن معاهده سخن به میان آمده است و این اجازه به مفسر داده شده است که از متن عبور کند و به جستجوی معنای باطنی بپردازد.

نتیجه‌گیری

۱. بحث دلالات سیاقیه تقریباً در تمامی مذاهب اسلامی مورد بحث و مذاقه بوده است، البته حنفیه و شافعیه در این مورد پیشتاز بوده‌اند. هرچند این بحث از دیرباز مورد استناد فقهای امامیه نیز بوده است، اما به صورت بحثی مستقل در اصول فقه به ندرت تبیین شده و شاید محقق قمی اولین بار آن را در قالب بحثی اصولی طرح کرده است.

۲. در باب مفهوم و دامنه عملکرد هر یک از این دلالت سه‌گانه بحثهایی مفصل وجود دارد، اما در باب حجیت آنها بحثهای پردامنه‌ای میان فقهای مذاهب اسلامی مطرح شده است و نظرات مختلفی در این باب میان ایشان مشاهده می‌شود. شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که دلالت اقتضاء و تنبیه از باب حجیت ظواهر حجت هستند، اما دلالت اشاره از باب حجیت ظواهر بلا اشکال حجیت ندارد و اساساً اینکه نام این قسم را «دالت» بگذاریم، مسامحه است و از باب ملازمات عقلی ممکن است کسی قائل به حجیت آن باشد که اگر عقل ما ملزوم و ملازمه را ادراک نماید، حکم به لازم می‌کند و از راه ملازمه لازم را کشف می‌کند.



- الإيهاج في شرح المنهاج، على بن عبدالكافي سبكي و عبد الوهاب بن علي سبكي، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٦ق.
- الإحكام في أصول الأحكام، على بن أبي علي آمدی، بيروت، دارالكتاب العربي، ١٤٠٤ق.
- أصول السرخسي، محمد بن احمد سرخسي، دهلي، دار ابن عباس، ٢٠٠٨م.
- أصول الفقه، محمد ابوزهره، قاهره، دارالفكر العربي، بی تا.
- أصول الفقه، محمدرضا مظفر، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ١٤٢٢ق.
- اصول فقه (مباني استنباط)، محمدحسين ضيائي بيگلدي، قم، دارالعلم، ١٣٧٦ش.
- أصول فقه الإمام مالك، عبدالرحمن شعلان، رياض، جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ١٤٢٤ق.
- اصول فقه شيعه، محمد فاضل لنكراني، قم، مركز فقهی ائمه اطهار(ع)، ١٣٨١ش.
- إيصال السالك في أصول الإمام مالك، محمدحبيبي ولاتي شنتيطي، تونس، المطبعة التونسية، ١٣٤٦ق.
- البحر المحيط في أصول الفقه، محمد بن عبدالله زركشي، قاهره، دارالكتبي، ١٤١٤ق.
- التحقيق و البيان، علي بن اسماعيل أبياري، قاهره، دارالفكر العربي، بی تا.
- تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، محمد بن حسن حرعاملی، قم، مؤسسة آل البيت(ع) لإحياء التراث، ١٤١٤ق.
- تقريرات اصول، محمود شهابي، تهران، چاپخانه حاج محمدعلي علمي، ١٣٤٤ش.
- حقوق مدني، سيد حسن امامي، تهران، كتابفروشي اسلاميه، ١٣٦٤ش.
- شرح اصول فقه، علي محمدی، قم، دارالفكر، ١٣٨٥ش.
- صحيح البخاري، محمد بن اسماعيل بخاري، بيروت، دارالفكر، ١٤٠١ق.
- صحيح مسلم، مسلم بن حجاج قشيري نيشابوري، قاهره، دارالشعب، ١٣٩٣ق.
- الضياء اللامع شرح جمع الجوامع في أصول الفقه، احمد بن عبدالرحمن قروي، رياض، مكتبة الرشد، ١٤٢٠ق.
- العدة في أصول الفقه، محمد بن حسن طوسي، قم، ستاره، ١٤١٧ق.
- فرائد الأصول، مرتضى بن محمدامين انصاري، قم، كتابفروشي مصطفوي، ١٣٧٤ق.
- الفصول الغروية في الأصول الفقهية، محمدحسين حائري اصفهاني، قم، دارإحياء العلوم الإسلامية، ١٤٠٤ق.
- فوائد الأصول، محمدحسين نائيني، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ١٤٠٤ق.
- قوانين الأصول، ابوالقاسم بن محمدحسن ميرزاي قمي، تبريز، چاپخانه حاج ابراهيم، ١٣٠٣ق.
- الكافي، محمد بن يعقوب كليني، تهران، دارالكتب الإسلامية، ١٣٨٨ش.
- كفاية الأصول، محمدكاظم آخوند خراساني، قم، مؤسسة آل البيت(ع) لإحياء التراث، ١٤٠٩ق.
- مباني استنباط حقوق اسلامي، ابوالحسن محمدی، تهران، دانشگاه تهران، ١٣٨٠ش.
- محاضرات في أصول الفقه، سيد ابوالقاسم خويي، قم، دارالهادي، ١٤١٠ق.
- مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، زين الدين بن علي شهيد ثاني، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤١٣ق.
- المستصفي من علم الأصول، محمد بن محمد غزالي، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٣١ق.
- مطرح الأنظار، مرتضى بن محمدامين انصاري، قم، مجمع الفكر الإسلامي، ١٤٢٨ق.
- معجم أصول الفقه، خالد رمضان حسن، قاهره، مطبعة



المدنی، ۱۴۱۸ق.

- المكاسب، مرتضى بن محمدامين انصارى، قم،
کنگره جهانی بزرگداشت دوستمین سالگرد تولد

شیخ انصارى، ۱۴۱۵ق.

- منهاج الأصول، ضياءالدين عراقى، بيروت،
دارالبلاغه، ۱۴۱۱ق.

- الموطأ، مالك بن انس، دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۳ق.

- المهذب فى علم أصول الفقه المقارن، عبدالكريم بن

على نملة، رياض، مكتبة الرشد، ۱۴۲۰ق.

- نهاية الأفكار، ضياءالدين عراقى، قم، دفتر انتشارات

اسلامى، ۱۴۱۷ق.

- نهاية الإيصال، سيد حسن سيد اشرفى، قم، قدس،
۱۳۸۵ش.

- نهاية الوصول إلى علم الأصول، حسن بن يوسف

حلى، قم، مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث،
۱۴۳۱ق.

- الواقية فى أصول الفقه، عبدالله بن محمد فاضل

تونى، قم، مجمع الفكر الإسلامى، ۱۴۱۲ق.

- الوجيز فى أصول الفقه، وهبه زحيلي، تهران، نشر

احسان، ۱۴۲۳ق.

